

و... انجام می دادند این ها همه با عشق و علاقه و خلوص انجام می شد اما امروز می بینیم در شرایطی هم چون ترافیک وقتی از اتومبیل جلویی کمی فاصله می گیری، دیگری می خواهد جای تو را بگیرد و سریع تر عبور کند و در عرصه های مدیریتی همچنین وضعی است و برخی تلاش می کنند فرصت های مدیریت و پست ها را از دیگران بپایند. درد هم این است که این جا گرفتن ها از روی شایستگی و شایسته سالاری نیست. فقط می خواهند به روش زشت و نامردانه ای یک موقعیت را تصاحب کنند. این در حالی است که شهدا می خواستند پس از آن ها فرهنگ انسانی و اسلامی حاکم شود که دنیا به آن غبطه بخورد. به طور قطع شهدا نمی خواستند پس از رفتن شان این قدر اوضاع بی نظم و نزاکت باشد. در واقع همین موارد است که سخت و غیرقابل

محمد محمدنیا؛ جانباز ۷۰ درصد قطع نخاعی. آرام و متین و خوش اخلاق. از آقا بهروز احمدی خیلی تعریف می کردم می گفت او از جانبازان موفق مجموعه آسایشگاه امام خمینی (ره) است. اصرار داشت آقا بهروز هم در مصاحبه باشد، گرچه خود آقا بهروز خیلی تمایل نداشت، سوار اتومبیل اش شده بود و قصد رفتن و عجله هم داشت. سرانجام راضی شد ۵ دقیقه با ما گفت و گو کند. از او خواستم از اتومبیل اش پیاده نشود و همین طور از پنجره با ما حرف هایش را بزند. آن چه می آید گفت و گوی ۷۰ دقیقه ای من با محمد محمدنیا و بهروز احمدی زیر سایه یکی از درختان محوطه آسایشگاه امام خمینی (ره) است. گفت و گویی که آن را به ۲ قسمت ناگفته ها و دل گفته ها تقسیم کردم...

ناگفته ها

حرف هایی که تصور می شود غیر قابل چاپ است



۶ شهدا نمی خواستند پس از رفتن شان این قدر اوضاع بی نظم و نزاکت باشد. در واقع همین موارد است که سخت و غیر قابل تحمل است

تحمل است. من وقتی از محیط این آسایشگاه خارج می شوم شرایط جامعه برایم رنج آور می شود و جای دوم که راحت هستم خانه ام است. فکر نمی کنید در به وجود آمدن چنین شرایطی خود شما مقصر هستید؟ یعنی به عنوان کسانی که در خط مقدم ایثار و شهادت بودید پس از جنگ نتوانستید فرهنگ غنی دفاع مقدس و ایثار را در جامعه منتشر و نهادینه کنید. احمدی: ما متولی این کار نبودیم. ما در این جریان مقصر نیستیم. محمدنیا: ما مقصر نیستیم مطالبه گر هستیم. یعنی شهدا طلبکار هستند. شهدا یک الگو بودند و آن ها می خواستند پس از رفتن شان دیگران درس عبرت بگیرند. ولی گاهی می بینیم این موضوع بالعکس می شود و آن قدر کمرنگ می شود که ابا داشته باشند اسم شهدا را ببرند. فرزند شهید و جانباز امروز در دانشگاه دوست ندارد عنوان کند فرزند شهید و ایثارگر است و از این که دیگران متوجه شوند واهمه دارد. فکر می کنم در آینده شرایط سخت تر خواهد بود و فرزندان ایثارگران با وضعیت مبهم و سخت تری مواجه خواهند بود. شرایط جبهه این گونه بود که آن ها که پیشگام بودند راحت تر و سربلندتر بودند لکن امروز آن ها

اولین سوال تکراری و کلیشه ای همچون تمام مصاحبه ها...
اول خودتان را معرفی کنید.

محمد محمدنیا هستم. اعزامی از بجنورد. سال های ۶۰ و ۶۱ به جبهه اعزام شدم که پس از ۶ ماه حضور در پدافند عملیات رمضان در مرداد ۶۱ جانباز شدم. آقای احمدی اگر امروز برگردید به قبل از اولین اعزام تان به جبهه، باز هم این راه را انتخاب می کنید؟ به خصوص این که بدانید سرانجام این راه حتی پس از جنگ ممکن است قطعی نخاع باشد. فی البداهه پاسخ دادن به سوال کار سختی است. اولاً این که هنوز خیلی از مردم نمی دانند قطع نخاع یعنی چه. اگر قطع نخاع و شرایط و وضعیت آن برای خیلی ها توضیح داده شود ممکن است آدم در انتخاب چنین راهی تأمل کند. اما به هر حال انسان در شرایط تهدید کشور و خاک و وطن بر اساس اعتقادات اش راهی را انتخاب می کند که من با این وجود باز هم در خودم می بینم که چنین راهی را انتخاب کنم و تردید ندارم که حتماً این راه را باز هم انتخاب می کردم. الان هم با وجود این که از وضع موجود خیلی راضی نیستم اما بارها گفته ام چنانچه شرایط ویژه ای به وجود آید چه نظامی و یا غیرنظامی با تمام وجود در صحنه خواهیم بود اگر چه به قیمت جانم تمام شود.

شما چطور؟ در این سال ها که از جنگ گذشته است درباره راهی که انتخاب کردید تا به حال دچار تردید شده اید؟

محمدنیا: (با تأمل) به هر حال تردید ممکن است گاهی پیش آید حالا خواسته یا ناخواسته تردیدهایی به وجود می آید که چرا چنین شرایطی به وجود آمده؛ شرایطی که آرزوهای دیگری در میان بود. این که رو به بالا برویم ولی در حال نزول هستیم.

نزول از چه نظر؟

شاید محیط شهر و اجتماع بیشترین تأثیر را دارد. از طرفی مسئولانی که هنوز نمی توانند با چراغ راه حرکت کنند و با آن چراغ راه قدم بردارند. همه این ها برای خیلی از ما سخت است.

آقای محمدنیا علاقه مندم این بحث تان را مصداقی کنید. لطفاً به یک نمونه اشاره کنید.

ببینید بیشترین جذابیت جبهه برای امثال ما وجود شفافیت، خلوص، سادگی، عشق و علاقه و گذشت رزمندگان بود. نیمه شب که برخی خواب بودند برخی دیگر بدون آن که آن ها متوجه شوند کارهایشان را مثل شستن لباس و ظرف